

نمک خودساخته و خودریخته!

آوازهایی در باران - ۲: منوچهر اسماعیلی به جای رضا بیک ایمان وردی و پیترو فالک

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم ویژه نامه روز ملی سینما

زمان انتشار : ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۵

این آدم جدی و اخمو که در طول دو سه ساعت، گاهی به ندرت حتی یک بار لبخند می زند و صدایش آن قدر جدی و خشن و با صلابت و مردانه است که ناخدا خورشید و شعبون استخونی و هادی اسلامی سرب و فرامرز صدیقی تیغ و ابریشم و آنتونی کوبین و سِر توماس مور و این اواخر، اورسن ولز محاکمه را به یادگار گذاشته، چه طور برای پیتر فالک آن همه نمک پاشی و مزه پرانی می کرد؟ و چه طور بعداً همان روش را برای رضا بیک هم به کار برد و توانست بازیگری را که تحمل داستان های ضعیف فیلم هایش و حضور نجسب خودش واقعاً دشوار به نظر می رسید، به یک شبه کمترین محبوب عوام بدل کند؟!

وقتی فیلمی با بازی مرحوم رضا بیک می بینید، حتماً یادتان باشد که او گاه هم زمان در دو سه فیلم بازی می کرد و هر صبح، هر تهیه کننده ای که زودتر ماشینی دم در خانه ی او می فرستاد، آن روز او را سرصحنه داشت. با این حساب، حتماً می دانید که از دیالوگ و حفظ کردنش، چندان خبری نمی تواند باشد. برای همین است که آن قصه های قدیمی درباره ی این که بیک «۱-۲-۳» می گفت و بعداً به جایش دیالوگ می گذاشتند، ساخته شده و به گوش همه ی ما رسیده. شما به این بخش ماجرا توجه کنید که دوبلور او یعنی همین اسماعیلی ظاهراً جدی و اخمو، از بازیگری با این خصوصیات و شرایط کار کردن، چه ترکیبی ساخته که محبوبیت او، اساساً به صدا و تکه تکه حرف زدن و «ا» و «اِ»های اضافی اش در آخر کلمات بر می گشت. این بی منطقی و غیرعادی حرف زدن، حتی به عنوان همنشینِ چهره ی عجیب و صورت عریض و سر بزرگ و قامت متوسط بازیگر، تناسب داشت و گاه مثل فیلم کاکا سیاه (امیر شروان، ۱۳۵۲) که مثلاً از روی «الیور توئیست» ساخته شده و «فاگین» اش بیک است و برخلاف داستان دیکنز، می خواهد به نانسی برسد(!)، در حد روده بر کننده ای خنده دار از آب در می آمد.

ولی آن ها که سن شان به خاطر داشتن از دهه پنجاه قد می دهد (یک وقت فکر نکنید من هم جزوشان هستم! دارم پیر می شوم، ولی نه آن قدر!) همین طرز حرف زدن عجیب و غریب را با کارآگاه کلمبوی آن سریال تلویزیونی معروف، روی صورت پیتر فالک به خاطر می آورند که اتفاقاً اسماعیلی اول نقش او در جیبی پر از معجزه (فرانک کاپرا، ۱۹۶۱، در ایران: معجزه ی سیب) را با همین ادا و اطوار گفته بود. اوج آن

اصوات اضافی در دوبله ی اسماعیلی که نمک هر جمله را زیاد می کرد، روی عبارت تکرار شونده ی فالک در این سریال یعنی «منِ سْتُوَان کُلْمبو» شکل گرفت و هنوز با همین لحن و عبارت می توانید خاطره ی آن سریال را برای هر بیننده ی فراموشکاری زنده کنید. فالک هم مثل بیک صورت پر چین و چروکی داشت و یک چشمش هم کمتر از آن یکی باز می شد (یادتان هست که در معجزه ی سیب، گلن فورد به او می گفت «چروک» و او هم با همان اضافات شیرین اسماعیلی جواب می داد: «چُنّه سُلّاخ»؟!). مثل بیک، آدم از خودش می پرسید این آدم با این ظاهر، چه دارد که این قدر پرکار و محبوب است؟ و خب، او در قیاس با نسخه ی داخلی اش، مقادیر زیادی بازیگری بلد بود (این را بعدها در فیلم هایی از جان کاساوه تیس و ویم وندرس نشان داد) و البته هر دویشان این موهبت استثنایی را داشتند که منوچهر اسماعیلی بیشترین نمک زندگی اش را روی نقش های آن ها ریخت!